

بررسی عناصر رئالیستی و ناتورالیستی داستان کوتاه «زنی که مردش را گم کرد» اثر صادق هدایت

عبدالله حسن‌زاده میرعلی*

رقیه خان‌محمدزاده**

چکیده

داستان کوتاه «زنی که مردش را گم کرد» از مجموعه‌ی «سایه روشن»، اثر صادق هدایت از نویسندگان دوره‌ی اول داستان‌نویسی در ایران است. داستان، حکایت زن ساده‌دلی است که، در پی شوهر خویش است. هدایت در این داستان عدم هماهنگی و ارتباط انسانی میان زن و مرد را به تصویر کشیده و به بیان نگاهی انتقادی از جامعه‌ی مردسالار و نادیده گرفتن سهم زنان در جامعه می‌پردازد. داستان، بر اساس مؤلفه‌های رئالیستی و ناتورالیستی بررسی شده و نتیجه‌ی بررسی نشان می‌دهد که داستان به شکل پررنگ‌تری از جنبه‌ی رئالیستی را برخوردار است.

واژگان کلیدی

صادق هدایت، رئالیست، ناتورالیست، زرین کلاه.

پیشگفتار

«ادبیات شامل هر نوع از انواع انشاء به نظم و نثر است و یکی از اهداف آن بیان داستان (خواه ابداعی باشد و خواه از طریق ابداع، جانی تازه به آن داده باشند) و

E-mail: hasanzadeh.mirali@yahoo.com

E-mail: r.khanmohamadzadeh@gmail.com

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان
** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان



یا لذت بخشیدن به وسیله نوع استفاده از تخیل آفریننده در کاربرد کلمات، است.» (دیجز، ۱۳۶۶، ۲۹).

داستان، نمودی از زندگی فردی و اجتماعی آدمیان، در قالب کلمات است. در واقع داستان «شالوده‌ی هر اثر روایتی و نمایشی خلاقه است و از این نظر به معنای عام آن تقریباً مترادف ادبیات است... و در معنای خاص آن مترادف و هم معنای ادبیات داستانی است. ممکن است داستان بر اساس تاریخ و واقعیت ساخته شود یا به کل از قوه‌ی تخیل نویسنده، سرچشمه بگیرد، در هر دو حال خصیصه‌ی ممیز آن، لذت بخشی و فایده مندی است. هدف نهایی تمام داستان‌ها این است که به خواننده امکان می‌دهند هر چه در جهان داستان حس کردنی است، حس کند.» (ایرانی، ۱۳۸۰، ۴۸).

صادق هدایت (۱۲۸۱-۱۳۳۰ ه. ش)

از جمله نویسندگان تاثیرگذار در عرصه ادبیات داستانی و بنیان‌گذار واقعی داستان‌های کوتاه در ایران است. وی اولین کسی است که داستان نویسی غربی را به دنیای ادب فارسی معرفی کرد. هدایت قدرت نویسندگی را با آگاهی از فرهنگ مردم و جامعه‌ی خویش، درهم آمیخته و یکی از اصیل‌ترین آثار داستان معاصر، که نشان‌گوشه‌ای از فرهنگ ایران است را به نمایش گذارده است. همچنین وی از امکانات بیانی و زبانی، (حالت‌های دراماتیک زبان عامیانه) در ارائه دیالوگ‌های روان و مکالمه‌های لهجه‌دار، بهترین استفاده را برده است. هدایت به واسطه‌ی قدرتی که در نویسندگی، از خود نشان داده است، به عنوان سازنده‌ی اصلی ادبیات داستانی، نقد ادبی و مترجم آثار نو اروپایی به فارسی، در تاریخ ادبیات ایران شناخته و معرفی شده است. هدایت، منتقدی رئالیست و اجتماعی بود. از خصائص برجسته‌ی نقد اجتماعی- فرهنگی او، پرداختن به زندگی مردم عادی جامعه خویش بود. هدایت در داستان‌های خویش چهره‌ها و خلق‌ها و رفتار طبقات



مختلف مردم کشور خود را ترسیم می‌کند. (زنی که مردش را گم کرد، داش آکل، محلل، مرده خورها و...). این داستان‌ها بیشتر درباره‌ی وجوه زندگی و عادات و اخلاق و رفتار مردمان عادی شهرنشین در زمان اوست. بسیاری از شخصیت‌های این گروه از داستان‌ها، مردمانی دورو، دروغ‌گو، بی‌عفت و بی‌اخلاق به نظر می‌آیند، که این نیز از خصلت رئالیستی و انتقادی خود داستان‌ها ناشی می‌شود. هدایت قضاوت مشهود و ملموسی نسبت به گفتار و کردار کاراکترها نداشته و اگر هم چنین قضاوت‌هایی در خاطر ناقد و خواننده راه می‌یابد، داوری از خود اوست.

«در این دست از داستان‌های هدایت، تصورات رمانتیک به چشم نمی‌خورد. تاثیر داستان زندگی آن‌ها، به رغم تمامی کاستی‌های مادی و معنوی آن، بر خواننده چنین نیست، که این زندگی ارزش زیستن ندارد و مرگ بر این زندگی مرجح است.» (کاتوزیان، ۱۳۷۲، ۳۸)

«هدایت به دیدگاهی شکل داد که می‌توان گفت در دهه ۱۳۱۰ (ش. ه) بی‌همتا بود. دیدگاهی که در آن هیچ‌گونه پیام اخلاقی مستقیم و غیر مستقیم نیست، هیچ تجلیل رمانتیکی از طبقات پایین جامعه به عمل نمی‌آید و اجتماع به خاطر فقر، جهل و فلاکت عامه‌ی مردم محکوم نمی‌شود، بلکه بر عکس، معلوم می‌شود که عامه‌ی مردم در بد اخلاقی و شرارت، اصلاً از پولدارترها عقب نمی‌مانند و رضایت‌شان از زندگی، از منتقدان طبقه‌ی متوسط هم که، به بیچارگی و بدبختی آن‌ها اشک می‌ریزند، بیشتر است. عامه‌ی مردم محرومیت کشیده و جاهل‌اند، اما این موضوع به آن‌ها قداستی نمی‌بخشد و در عین حال ارزش زندگی‌شان را هم نفی نمی‌کند. این بزرگ‌ترین دستاورد بی‌همتای هدایت در قلمرو نقد اجتماعی و ادبی است.» (دهباشی، ۱۳۸۰، ۳۴)



خلاصه‌ی داستان «زنی که مردش را گم کرد»:

داستان «زنی که مردش را گم کرد» داستان زنی است که برای یافتن شوهرش راهی مازندران شده است. نویسنده، داستان را با معرفی شخصیت زرین کلاه آغاز می‌کند. ابتدا تصویری کلی از او ارائه داده، سپس به جزئیات می‌پردازد و طی سفر به تدریج به وی نزدیک شده و درون او را به نمایش می‌گذارد و به منظور جستجوی روانکاوانه و علت یابی اشتیاق او برای رفتن نزد مردی که شلاقش می‌زند، در بخش دوم داستان که بازگشتی به گذشته است، دوران کودکی و نوجوانی زرین کلاه توصیف می‌شود. او دلبسته‌ی دنیای بهتری است، که به واسطه‌ی عشق، با آن مواجه می‌شود؛ اما عشق گل بیو که از دور زیبا می‌نمود، در عمل رنج آور می‌شود و زرین کلاه بار دیگر زندگی سراسر رنج را پی می‌گیرد، تا این که گل بیو او را ترک می‌کند. زرین کلاه با فرزندش به دنبال او به شمال می‌رود. در بخش سوم داستان، آن دو به هم می‌رسند؛ اما گل بیو، که زن دیگری گرفته است زرین کلاه را از خود می‌راند او نیز فرزندش را همراه می‌گذارد و با خرکچی جوانی می‌رود.

داستان مورد نظر، جزء داستان‌های واقعی و رئال هدایت محسوب می‌شود و هدایت با روحیه‌ی منتقد و رئالی که دارد، سعی در نشان دادن واقعی زندگی عده‌ای از مردم دارد. با توجه به برخی مؤلفه‌های رئالیستی که در داستان به چشم می‌خورد می‌توان با قاطعیت داستان را رئالیستی معرفی کرد. همچنین برخی مؤلفه‌های ناتورالیستی نیز در داستان مشهود است که به آن‌ها نیز اشاره می‌شود.

در اثبات تاثیرپذیری از مکتب رئالیسم، در داستان «زنی که مردش را گم کرده بود»

به موارد زیر می‌توان اشاره کرد:

۱. زبان داستان گیرا و عامیانه و حتی با لهجه‌ی محلی همراه است.



«و همه‌ی آن‌ها دسته جمعی با هم می‌خواندند: گالش کوری آه‌های له له، بوشیم بچار آه‌های له له...» (هدایت، ۱۳۱۲، ۳۴)

مادر گل ببو: «مه ریکای جانه چاچی خوانی؟...» (همان، ۴۸)

۲. هدایت به اقتضای شرایط داستان، شخصیت‌های داستان را معرفی می‌کند. در داستان مورد نظر، نویسنده هر یک از شخصیت‌ها را توسط شخصیتی دیگر معرفی می‌کند و در کل به شکل منسجم، معرفی شخصیت‌ها، با معرفی رفتار و روحیات آنان آغاز می‌شود. به طور مثال، در ابتدای داستان با شخصیت آژان آشنا می‌شویم؛ اما در اصل آژان نقش معرفی کننده‌ی شخصیت اصلی، «زرین کلاه» را بر عهده دارد. آژان: «این زن می‌خواسته برود مازندران، اینجا آمده، او را به شهر برسانید، ثواب دارد». (همان، ۱۳۱۲، ۳۱).

در اینجا اولین جرقه، برای نشان دادن بیچارگی زرین کلاه به خواننده القا می‌شود، سپس زرین کلاه با حرکتی، خود را بیشتر به خواننده نزدیک می‌کند. زرین کلاه: «گوشه‌ی چادر سیاه را به دندان گرفتند بود- یک بچه‌ی ۲ ساله در بغلش و دست دیگرش یک دستمال بسته‌ی سفید بود.» (همان، ۳۱) شخصیت اصلی داستان به کمک (سؤال و جواب‌هایی که بین آژان و زرین کلاه رد و بدل می‌شود) به شکل کامل معرفی می‌شود.

آژان: «میروی مازندران چه بکنی؟»

زرین کلاه: «شوهرم را پیدا کنم.»

آژان: «مگر شوهرت گم شده است؟»

زرین کلاه: «یک ماه است مرا بی‌خبر انداخته و رفته.» (همان، ۳۱)



همچنین اخلاق، رفتار و شخصیت گل بیو، توسط صحبت زرین کلاه با آژان، به خواننده معرفی می‌شود.

زرین کلاه - «یک ماه است مرا بی‌خرجی انداخته و رفته» (همان، ۳۱)
 سپس در ادامه، معرفی اخلاق و روحیه‌ی درونی گل بیو، توسط آژان تکمیل می‌شود.
 آژان «اگر مردت آن قدر بی‌غیرت است، از آنجا هم فرار می‌کند.» (همان، ۳۱)
 ۳- هدایت به شکل واقعی افکار و اندیشه‌ها و زندگی مردم را توصیف می‌کند. در واقع او به مشاهده‌ی زندگی روزانه‌ی مردم می‌پردازد. صحنه‌هایی از خوشه چینی، توصیف ده گل بیو، توجه به نوع ارتباط زرین کلاه و دوستانش، همگی شاهد بر این مدعاست. از طرفی هدایت علاوه بر توجه به روند زندگی مردم، عادات کلامی آن‌ها را نیز نشان می‌دهد، عادت به نصیحت کردن، راهنمایی کردن، پا درمیانی کردن همسایه‌ها در ماجراهای پیش آمده. به طور مثال در جایی که آژان از زرین کلاه دلیل رفتن او به مازندران را می‌پرسد او را نصیحت می‌کند که دست از این کار بکشد.

آژان - «عوض اینکه می‌خواهی بروی شوهرت را پیدا کنی برو شهریار، حالا فصل انگور هم هست. برو پیش خویش و قوم‌هایت انگور بخور، بیخود می‌روی مازندران، آنجا غریب گور می‌شوی...» (همان، ۱۳۱۲، ۳۲)

۴. هدایت به اقشار و طبقات مختلف جامعه، از جمله فرو دستان توجه دارد. در داستان توصیف مردمان زجر دیده و مظلوم جامعه و نارسایی‌های زندگی معنوی و مادی به تصویر کشیده شده است. هدایت سعی دارد به این طریق به روح و وجدان شخصیت‌ها رخنه کرده و ناکامی‌های آنان را نشان دهد. البته این طرز فکر هدایت در معرفی شخصیت‌ها بیشتر نمود دارد.



قهرمان داستان یک زن دهاتی است که لذتی در زندگی، جز عشق شوهر نشناخته است. در ده زریناباد پیرمردی به تصویر کشیده شده است که نماینده‌ی همه‌ی افراد زجر دیده و ناتوان است.

در پایان داستان چهره‌ی ریاکار و بی‌وجدان گل بیو و مادرش را نشان می‌دهد تا به نوعی به خواننده القا کند، دلیل فرار و دوری زرین کلاه در آخر داستان از آن دو، شباهت کلام آن‌ها با مادر خود زرین کلاه، بوده است (کلام تند و تلخ).

زرین کلاه به راحتی از گل بیو و فرزندش دل کند، چرا که هرگز نمی‌خواهد در بند افراد بی‌وجدان باشد. اما در نهایت اوست که زندگی مشابه و تکراری برای خود با مردی شلاق به دست انتخاب می‌کند، تا نارسایی زندگی و ناتوانی خویش در برابر تقدیر و اراده برای انتخاب، را به نمایش گذارد.

۵. هدایت سعی دارد با تمام نیرو از پستی‌ها و رذالت‌های پنهان رازگشایی کند و آن‌ها را نفرت انگیز و حتی مضحک جلوه دهد. در معرفی شخصیت مادر زرین کلاه، وی را با زبانی نیش‌دار و پر نفرت معرفی می‌کند و در نتیجه این شخصیت برای خواننده نیز نفرت انگیز و مضحک جلوه می‌کند.

از طرفی، در معرفی شخصیت گل بیو، نویسنده سعی دارد رفتار ناپسند و البته پست و مضحک او را زمانی که (بعد از کتک زدن زرین کلاه خط اشک‌های او را می‌بوسد)، به تصویر بکشد و یا در صحنه‌ای که همراه زن دوم خود در آستانه‌ی در، ادعا می‌کند زرین کلاه را نمی‌شناسد؛ این بخش، لحظه‌ی گره‌گشایی از پستی‌های پنهان روح گل بیو است و همین عامل، گل بیو را برای زرین کلاه نفرت انگیز و در نتیجه دل‌کنند از او را راحت‌تر می‌سازد.



۶. یکی از انتقادهای تند هدایت، انتقاد و اعتراض به باورهای مذهبی خرافی (روشن کردن شمع، دخیل بستن به امام زاده، سید، درخت،...) است. هدایت زندگی ناهنجار را که سبب طرد شدن آدم‌ها می‌شود، نقد می‌کند و عامل مؤثر دوام و بقای این نوع از زندگی‌های ناهنجار و خسته کننده را باورهای مذهبی خرافی می‌داند و آن‌ها را با بیانی انتقادی به چالش می‌کشد. در واقع هیچ یک از شخصیت‌ها به تنهایی قادر به تصمیم‌گیری نبوده و با توسل به خرافات و اندیشه‌های عامیانه به زندگی ادامه می‌دهند.

مؤلفه‌های ناتورالیستی داستان «زنی که مردش را گم کرده بود» عبارتند از:

۱. مؤلفه‌های یاس و درماندگی، توصیف شخصیت‌های درمانده و به بن بست رسیده و صدمه دیده گان اجتماع که به همه چیز بدبین هستند، در این داستان می‌توان در ۴ شخصیت اصلی به وضوح دید. زرین کلاه، مادر زرین کلاه، گل بیو، پسر زرین کلاه.

زرین کلاه: در آغاز داستان، زرین کلاه درماندگی خود را به زبان می‌آورد.

زرین کلاه: «من غریبم - به من راه را نشان بدهید، ثواب دارد». (همان، ۱۳۱۲، ۳۲)

زرین کلاه دختر جوانی است که به زنی شکست خورده تبدیل می‌شود، از خانه‌ی پدری خسته است. زنی است که مردش را گم کرده و درمانده و به بن بست رسیده در پی اوست، شوهرش او را رها کرده است. مادرش در ابراز مهر مادری، الگوی زرین کلاه بوده و در نهایت زرین کلاه نیز کودک خود را رها می‌کند. او در پایان داستان، با درماندگی، راهی تکراری، اما ناشناخته را در پیش می‌گیرد. نوع آزادی که در انتهای داستان برای خود برگزیده است آزادی نیست، بلکه رها شدن از موقعیت قبلی و پیدا کردن موقعیتی غیر از موقعیت پیشین خود است، در نهایت گویی زرین کلاه همچنان آرزوی پیشین را در سر می‌پروراند، این گونه آدم‌ها در پی تحول نبوده و تکرار مکرر زندگی را با انگیزه‌ی زنده بودن خواستارند. زرین کلاه زمانی که در خانه‌ی پدری است، یاس عمیقی دارد، بدبین است و



گمان می‌کند اگر با گل بیو ازدواج نکند، بیچارگی و درماندگی او را به سوی مرگ می‌کشاند. شخصیت زرین کلاه در آغاز داستان (هنگامی که در پی پیدا کردن راهی برای رفتن به مازندران است) ضعیف و ناتوان معرفی شده است.

زرین کلاه: «زرین کلاه بدون حرکت، با نگاه بی‌نورس مثل سگ کتک خورده جلوی خودش خیره شد». (هدایت، ۱۳۱۲، ۳۲)

«زرین کلاه با همان حالت پژمرده جلویش را نگاه می‌کرد». (همان، ۳۳)

«چندین جا اتومبیل خراب شد و دسته‌ای از مسافران پیاده شدند ولی زرین کلاه از جایش تکان نخورد چون می‌ترسید اگر بلند شود، جایش را از دست بدهد». (همان، ۳۳)

زرین کلاه تابع گل بیو است. ناتوانی و سرخورده‌گی و اسیری زرین کلاه در برابر گل بیو کاملاً مشهود است.

«خودش می‌دانست که جلوی گل بیو یک کلمه هم نمی‌توانست حرف بزند - زبانش بی‌حس می‌شد و همه‌ی قوایش از او سلب می‌شد، مثل این بود که در گل بیو قوه‌ی مخصوصی بود که همه‌ی فکر و اراده و قوای او را خنثی می‌کرد و او تابع محض گل بیو می‌شد». (همان، ۳۳)

در جایی بدبینی و شکایت زرین کلاه به تصویر کشیده شده است اما در واقع نشان از ناتوانی و اسیری زرین کلاه در دستان گل بیو است، نه مبارزه طلبی و تلاش برای بدست آوردن شوهر. زرین کلاه بیشتر نگران آن بود که دیگر گل بیو برای او نباشد.

«زرین کلاه گمان می‌کرد هر زنی گل بیو را ببیند، خودش را می‌بازد و ممکن است خیلی زود شوهرش را رندان از دستش بیرون بیاورند، از این جهت در جستجوی او اقدام کرد». (همان، ۱۳۱۲، ۴۲)



مادر زرین کلاه: این شخصیت در گذر زمان از حوادث زندگی صدمه دیده و با یاس مدام برای دختر خود (زرین کلاه) آرزوی بدبختی می‌کند. او فرد درمانده‌ای است، که نداشتن شوهر او را به جان زرین کلاه انداخته است. به طور مثال مادر زرین کلاه دستور می‌دهد تا در مراسم عروسی زرین کلاه، «روضه‌ی قاسم» خوانده شود.

گل ببو: شخصیتی اخمو و عبوس است و تنها وقتی سخن می‌گوید که غذا بخواد. او مردی تنومند است که در آرزوی زندگی راحت، به دام تریاک گرفتار شده و خیانت، بهترین راه فرار و رسیدن به آرزوهایش است. او نیز درمانده و به بن بست رسیده است. زمانی که به زرین کلاه خیانت می‌کند، احساس آزادی دارد اما همان زندگی شبیه به زندگی قبلی را تجربه و تکرار می‌کند.

فرزند زرین کلاه: کودک از آغاز داستان گیج و خمار است. فرزند زرین کلاه صدمه دیده‌ی اجتماع کوچک‌تر یعنی خانواده است. کودکی منزوی که شکست را از کودکی تجربه می‌کند.

۲. هدایت در داستان، به توصیف زشتی‌های جامعه پرداخته و توجه خاص او به مطرودان جامعه است. او به توصیف انتقادی جامعه‌ی تحت سلطه‌ی افکار و باورهای خرافی پرداخته و پوسیدگی درونی این نوع جوامع را نشان می‌دهد و بیزاری خود را از مردمی که پذیرای چنین محیط متعصب و خرافه پرست هستند، اعلام می‌کند.

خرافه پرستی زرین کلاه شامل روشن کردن شمع، دخیل بستن و نذر دادن، همگی دست‌آویزی است برای فرار کردن از مبارزه و کشمکش با واقعیت‌های زندگی.

«زرین کلاه نیت کرد اگر به مقصود برسد و زن گل ببو شود همان طوری که خودش از زندان خانه‌ی پدری آزاد می‌شود یک کیوتر بخرد و آزاد بکند و یک شمع هم شب



جمعه در امامزاده آقا بی بی سکینه روشن بکند. چون ستاره دختر نایب عبدالله میر آب هم همین نذر را کرده بود و شوهر کرد». (هدایت، ۱۳۱۲، ۳۷)

«زرین کلاه خوشه‌های انگور را می‌چید و با آن فال می‌گرفت... با خودش نیت کرد اگر دانه‌ی آخر او بیفتد به مقصودش خواهد رسید - یعنی زن گل بیو شود» (همان، ۳۸)

«زرین کلاه همان روزی که تصمیم گرفت دنبال شوهرش برود یک شمع به سقا خانهِ نزدیک منزلشان نذر کرد تا گل بیو را پیدا بکند.» (همان، ۴۵)

همچنین هدایت مرگ طلبی، انزوا گزینی و فضای کابوسناک زندگی این دسته از افراد (مطرودان) جامعه را نیز به تصویر می‌کشد.

زرین کلاه: زمانی که در خانهِ پدری است، آرزوی مرگ را در سر می‌پروراند و منزوی و طرد شده است. او نقش پر رنگی در خانه ندارد، اما با ورود به زندگی گل بیو تا آخر داستان آرزوی مرگ نمی‌کند.

مادر زرین کلاه: شخصیت تنها و خسته‌ی داستان که همچون شیر زخمی فقط برای زرین کلاه آرزوی مرگ و نیستی دارد.

گل بیو: در داستان طرد شدن گل بیو از جامعه، به شکل پناه بردن وی به روستایی دورافتاده به تصویر کشیده شده است.

در وصف روستای گل بیو، به نوعی خاص طرد شدن این قشر از جامعه را نشان می‌دهد.

«این دهکده‌ی کوچک، منظره‌ی تو سری خورده و پست افتاده داشت و در ته یک دره واقع شده بود.» (همان، ۱۳۱۲، ۴۶)



البته برخی نکات در داستان به نظر، در رد تاثیرپذیری داستان از مؤلفه‌های ناتورالیستی است. این جنبه از بررسی، بیشتر بر مبنای تحلیل شخصیت‌ها بوده، تاکید بیشتری بر رئالیستی بودن داستان خواهند داشت.

۱. هدایت در این داستان سعی دارد یک رشته بدبختی که از مادر به فرزند رسیده است، نشان دهد.

مادر زرین کلاه زن بدبخت، عبوس، بد اخلاق با وضعیت مالی ضعیف و بی‌شوهر است و علاقه‌ای به فرزندش ندارد.

زرین کلاه نیز همچون مادر به زنی بدبخت و عبوس تبدیل شده است؛ که شوهرش به او خیانت کرده و فرزندش را رها و در جریان زندگی هرگز بویی از خوشبختی نبرده است.

سیر یکدست زندگی گل ببو نیز نشان از اعتقاد نویسنده به این مساله است که هیچ تغییری در زندگی این مردمان خسته، بدون امید و تلاش راه ندارد چرا که گل ببو زندگی دوباره‌ای با زن دوم تشکیل داد اما دقیقا مشابه همان زندگی که با زرین کلاه داشت، تکرار کرد. هدایت معتقد است از بدبختی که گریبان گیر این قشر از مردمان است راه گریزی نیست، همچنین از طرفی اعتقاد هدایت بر آن است که زرین کلاه و گل ببو هر دو در تجربه دوم زندگی خویش هیچ تغییری پیدا نکردند، چرا که تمایلی به تغییر و تفکر ندارند. هدایت در ژرفای فکر خویش معتقد است که جامعه‌ی زن و مرد ایرانی تغییرناپذیرند. هدایت، فرزند زرین کلاه را از این ماجرا دور نگه نداشته است او از همان کودکی خمار و غرق در زندگی بی‌معنای پدر و مادرش بود و این اتفاق را به شکل جالبی در جسم کودک به تصویر کشیده است.



«سر نه ماه، زرین کلاه پسری زایید، ولی بچه که به دنیا آمد داغ دو تا خط سرخ به کمرش بود، مثل جای شلاق! و زرین کلاه معتقد بود این خطها در اثر شلاقی است که گل ببو به او زده و به بچه انتقال یافته.» (هدایت، ۱۳۱۲، ۴۱)

در واقع آنچه که هدایت مطرح می‌ند، واقعیت ملموس جامعه است اما آرزو و تلاش هدایت آن است که مردمان جامعه به واسطه تغییر در منش و رفتار و باورها، تغییر اساسی نیز در نحوه زندگی خویش ایجاد کنند. هدایت به عنوان روشنفکر و اندیشمند جامعه، به شکل غیر مستقیم، پیام و هدف خویش را مطرح کرده و بهترین راه انتقال پیام خود را، نوشتن داستان‌های واقعی از زندگی مردم می‌داند.

۳. هدایت در چند مورد به باور پیش‌بینی آینده و توهم خوشبختی نزد مردم و بدبختی در آینده اشاره دارد.

زرین کلاه در خانه‌ی پدری خود را بدبخت‌ترین زن می‌داند. او در آرزوی زندگی راحتی است.

«زرین کلاه چوب و زنجیر خانه‌ی شوهر را به نان و انجیر خانه‌ی پدرش ترجیح می‌داد و حاضر بود گوشه‌ی کوچکی بکند و به آنجا نرود... او هر اذیت‌ی را ترجیح می‌داد بر این که به خانه‌ی مادرش بر گردد.» (همان، ۱۳۱۲، ۴۳)

مادر زرین کلاه زندگی پر از بیچارگی، برای زرین کلاه پیش‌بینی می‌کرد، و گویی نفرین‌های مادر، هر چه بیشتر زرین کلاه را به سوی بدبخت شدن هدایت می‌کرد.

مادر زرین کلاه: «الهی روی تخته‌ی مرد شور خونه بیفتی، ور پیری، عروسیت عزا بشود- الهی دختر جز جگر بزنی- حسرت به دلت بماند، جوان مرگ بشوی، با این شوهر لر پاپتی که پیدا کرده‌ای.» (همان، ۳۹)

۴. هدایت به کمک توصیف شرایط اقلیمی، حالات درونی فرد را وصف می‌کند.



«وقتی هوا نمناک و تاریک شده است، زرین کلاه آرامش و خوشی مرموزی در خود احساس می‌کند». (هدایت، ۱۳۱۲، ۴۵)

هدایت به توصیف خصوصیات اخلاقی و روانی شخصی‌ها می‌پردازد. زنان داستان‌های هدایت عشق را نمی‌فهمند و فقط جسم برای آن‌ها در اولویت است. زرین کلاه عاشق ظاهر و قیافه‌ی مردانه‌ی گل بیو (که خود کشف کرده بود) است. زرین کلاه در راه مازندران به فکر شلاق گل بیو است.

«او شلاق را آرزو می‌کرد و شاید اصلاً می‌رفت که از دست گل بیو شلاق بخورد» (همان، ۳۳)

در عشق زرین کلاه تنها موضوعی که نمود داشت کشف مرد بود. او خود را تنها برای گل بیو می‌خواست.

«این تن نرم و کمر باریک برای بغل کشیدن گل بیو درست شده است.» (همان، ۳۶)

هدایت در شدت عشق زرین کلاه به گل بیو، خشونت را مورد پسند زرین کلاه معرفی می‌کند.

«اگر چه زرین کلاه زیر شلاق پیچ و تاب می‌خورد و آه و ناله می‌کرد، ولی در حقیقت کیف می‌برد.» (همان، ۱۳۱۲، ۴۱)

«زرین کلاه خودش را کوچک و ناتوان در برابر گل بیو حس می‌کرد و هر چه بیشتر شلاق می‌خورد علاقه‌اش به گل بیو بیشتر می‌شد... حرکات خشن و زمخت او را، مخصوصاً کتک زدنش را، از همه چیز بیشتر دوست داشت.» (همان، ۴۱)

«دوری گل بیو برایش تحمل ناپذیر بود، نفس گرم او، حرارت تنش... همه‌ی این خواص به طرز مرموز و دلربایی به نظر زرین کلاه جلوه می‌کرد و به طور یقین او



نمی‌توانست بدون گل بیو زندگی بکند- هر چه بادا باد، او را می‌خواست، این دست خودش نبود.» (همان، ۴۲)

«او آرزو می‌کرد تا دوباره گل بیو را پیدا کند، تا با همان شلاقی که الاغ‌ها را می‌زد او را شلاقی بکند.» (همان، ۱۳۱۲، ۴۳)

«شاید این جوان هم عادت به شلاق زدن داشته باشد و تنش بوی الاغ و سر طولیه بدهد!» (همان، ۵۰)

نتیجه

داستان به طور کلی جنبه‌ی رئالیستی دارد. در این داستان هدایت رگه‌های رئالیستی و ناتورالیستی را آن‌گونه که خود ترجیح می‌داد و با توجه به شناختی که از بافت مردمی و اجتماعی ایران آن دوره داشت، با طرح داستان (حرکت زرین کلاه از تهران به سمت مازندران)، بیان کرد. زبان داستان گیرا و عامیانه بوده و به اقتضای شرایط داستان شخصیت‌های داستان معرفی شده‌اند و به شکل واقعی افکار و اندیشه‌ها و زندگی مردم توصیف شده است. در واقع داستان بیان نوعی مشاهده‌ی زندگی روزانه‌ی مردم و توجه به اقشار و طبقات مختلف جامعه از جمله فرو دستان، توصیف مردمان زجر دیده و مظلوم جامعه و نارسایی‌های زندگی معنوی و مادی است. هدایت به این طریق به روح و وجدان شخصیت‌ها رخنه کرده و ناکامی‌های آن‌ها را نشان داده و از پستی‌ها و ردالت‌های پنهان راز گشایی کرده و آن‌ها را نفرت‌انگیز و حتی مضحک جلوه داده است. وی به این طریق، زندگی ناهنجار را که سبب طرد شدن آدم‌ها می‌شود را نقد و عامل مؤثر دوام و بقای این نوع از زندگی‌های ناهنجار و خسته کننده را، باورهای مذهبی خرافی می‌داند و آن‌ها را با بیانی انتقادی به چالش می‌کشانند. این نوع نگاه به زندگی و ثبت آن به شکل واقعی، نشان از روحیه‌ی انتقادی و سبک رئالیستی هدایت در داستان «زنی که مردش را گم کرده



است» بوده و نکته مهم دیگر داستان، اشاره به نقش کم‌رنگ و استیصال زن در جامعه‌ی عقب مانده‌ی ایران آن دوره، عدم هماهنگی ارتباط انسانی بین زن و مرد و نقش و سهم زنان در پرورش و تربیت مردان و بازتاب خشونت مردان در شکل‌گیری خصلت‌های غیر انسانی زنان، است.

منابع

۱. احمدی، بابک، *ساختار و تالیل متن*، ج ۱، چ ۲، تهران، مرکز، ۱۳۷۲.
۲. ایرانی، ناصر، *هنر رمان*، چ ۱، تهران، آبانگاہ، ۱۳۸۰.
۳. بهار لویان، شهرام، *فتح الله اسماعیلی، شناخت نامه صادق هدایت*، چ ۱، تهران، قطره، ۱۳۷۹.
۴. دیچز، دیوید، *شیوه‌های نقد ادبی*، ترجمه غلامحسین یوسفی و محمد تقی صدقیانی، چ ۱، تهران، نشر علمی، ۱۳۶۶.
۵. ساچکوف، بوریس، *تاریخ رئالیسم*، ترجمه محمد تقی فرامرزی، چ ۱، تهران، تندر، ۱۳۶۳.
۶. سپانلو، محمد علی، *نویسندگان پیشرو ایرانی*، چ ۲، تهران، نگاه، ۱۳۶۶.
۷. سید حسینی، رضا، *مکتبهای ادبی*، ج ۱-۲، چ ۱۱، تهران، نگاه، ۱۳۶۷.
۸. میر صادقی، جمال، *ادبیات داستانی*، چ ۳، تهران، سخن، ۱۳۷۶.
۹. میر عابدینی، حسن، *صد سال داستان نویسی ایران*، ج ۱-۲، تهران، چشمه، ۱۳۷۷.
۱۰. هدایت، صادق، *سایه روشن (زنی که مردش را گم کرد)*، چ ۱، تهران، نقش جهان، ۱۳۱۲.